بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
نام آشنای علم و ادب و فرهنگ
۱۳۲۸

نگاهی به تاریخ جهان

جلد سوم

جواهر لعل نهرو
ترجمهٔ محمود تفضّلی

سرشناسه: نهرو، جواهر لعل، ۱۸۸۹-۱۹۶۴م. Nehru, Jawaharlal
عنوان و نام پدیدآور: نگاهی به تاریخ جهان/ جواهر لعل نهرو؛ ترجمهٔ محمود تفضلی.
مشخصات نشر: تهران : امیرکبیر، ۱۳۸۶.
شابک جلد سوم: ۳-۰۳۶۳-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۴-۰۲۲۵-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت: عنوان اصلی: Glimpses of world history
موضوع: تاریخ جهان - ادبیات نوجوانان
موضوع: تمدن - تاریخ
یادداشت: چاپ بیست و هشتم: ۱۴۰۵.
شناسهٔ افزوده: تفضلی، محمود، ۱۲۹۷ - ۱۳۶۳.، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۸ن۹ن/D۲۱
رده بندی دیویی: ۹۰۹[ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۹۷۵۹۴

نام کتاب: نگاهی به تاریخ جهان
جلد سوم
نویسنده: جواهر لعل نهرو
مترجم: محمود تفضّلی
مدیریت هنری: آژانس خانه ایده | محمدحسین مؤیدی
نوبت چاپ: بیست و هشتم | ۱۴۰۵
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه
دفتر مرکزی: تهران | خیابان جمهوری اسلامی |
تقاطع خیابان سعدی | پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱-۳۳۹۰۰۷۵۱-۲
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸
نشانی اینترنتی: a m i r k a b i r p u b . i r
@ a m i r k a b i r p u b c o

۱۵۶

جهان پس از جنگ[۱]

۲۶ آوریل ۱۹۳۳

سرانجام به آخرین مرحلهٔ سیاست طولانی خود رسیده‌ایم. اکنون در آستانهٔ امروز قرار داریم و باید جهان پس از جنگ یعنی دنیایی را که پس از جنگ بزرگ به وجود آمده است از نظر بگذرانیم. اکنون ما به زمان خودمان یا درواقع به زمان شما که نسل جوان امروز هستید رسیده‌ایم! این قسمت آخرین مرحلهٔ سفر تاریخی ماست که از نظر زمان بسیار کوتاه است و درعین‌حال بسیار دشوار می‌باشد.

اکنون که این سطور را می‌نویسم درست چهارده سال و نیم از پایان جنگ می‌گذرد. این زمان کوتاه در مقایسه با دوران‌های درازی که از نظر گذرانده‌ایم بسیار ناچیز است. اما این زمان کوتاه پر از حوادث و ماجراهاست و بسیار دشوار است که بتوان دربارهٔ حوادث فراوان این دوران که تا این اندازه به هم پیوسته و متراکم می‌باشد نظری صحیح داشت.

ما نه می‌توانیم دورنمای صحیح و کافی و نه بی‌علاقگی و بی‌طرفی را که لازمهٔ تاریخ می‌باشد نسبت به این دوران داشته باشیم. ما دربارهٔ بسیاری از حوادث چنان تحریک شده و علاقه‌مند می‌باشیم که ممکن است بسیاری چیزهای کوچک به نظرمان بزرگ جلوه کند و بعضی چیزهای واقعاً بزرگ چنان‌که باید مورد توجهمان قرار نگیرد. ما همچون کسانی هستیم که در داخل جنگلی ایستاده باشند و در میان انبوه درختان گم شوند و نتوانند خود جنگل را به‌درستی ببینند.

یک اشکال بزرگ دیگر هم این است که باید بدانیم اهمیت حوادث را با چه معیار و میزانی بسنجیم. آیا برای این منظور چه مقیاسی می‌توان به کار برد؟ کاملاً نمایان است که طرز نگریستن ما به اشیا خیلی اهمیت دارد و نتیجهٔ سنجش ما با آن بستگی کامل پیدا می‌کند. هر واقعه ممکن است برای ما از یک زاویه بسیار مهم بنماید اما از

---

۱. یادآوری می‌شود که منظور، جهان پس از جنگ جهانی اول است.

زاویهٔ دیگری که به آن بنگریم ناچیز و بی‌اهمیت جلوه کند.

تصور می‌کنم در این نامه‌هایی که برایت می‌نویسم همواره از توجه واقعی به این مسئله گریخته‌ام و هرگز پاسخ دقیق و قاطعی به آن نداده‌ام. نظر کلی و شخصی من دربارهٔ حوادث تاریخ به آنچه نوشته‌ام رنگی خاص بخشیده است. اگر کسی دیگر می‌خواست دربارهٔ همین دوران‌ها و همین حوادث که من نوشته‌ام مطالبی بنویسد مسلماً نوشته‌اش بسیار متفاوت می‌بود.

اکنون نمی‌خواهم به این موضوع بپردازم که نظر ما دربارهٔ تاریخ چگونه باید باشد. نظر خود من در این مورد در سال‌های اخیر بسیار تغییر یافته است. همچنان‌که نظر من دربارهٔ تاریخ و بسیاری موضوع‌های دیگر عوض شده است طبعاً نظر بسیاری اشخاص هم تغییر کرده است. زیرا جنگ همه‌چیز و همه‌کس را به‌شدت تکان داد. جنگ دنیای کهنه را به‌کلی واژگون ساخت و از همان زمان دنیای بیچاره ما، در تلاش و تقلاست که دوباره بر سر پای خود بایستد، و موفقیتی هم به دست نمی‌آورد.

جنگ سراپای افکار و عقایدی را که ما با آن پرورش یافته بودیم مرتعش ساخت و ما را، حتی دربارهٔ مبانی اجتماع و تمدن جدید به شک و تردید افکند. ما دیدیم که چگونه انبوه کثیری از جوانان جهان نابود شدند، ما شاهد دروغ‌ها، خشونت‌ها، وحشیگری‌ها، ویرانی‌ها و تباهی‌های بسیار بودیم و از خود می‌پرسیدیم که آیا پایان تمدن فرا رسیده است؟

در دوران جنگ، شوراها در روسیه قیام کردند و یک چیز تازه، یک نظام اجتماعی تازه به وجود آوردند که نظام قدیمی را مورد تهدید قرار داده است. افکار و عقاید دیگری نیز در فضا موج می‌زند. دوران جنگ و پس‌ازآن، دوران تجزیه و دوران از هم گسستن و دوران درهم شکستن اعتقادات و عادات کهن بود. دوران شک و تردید و تکاپویی بود که همیشه به هنگام تغییرات و تحولات سریع پیش می‌آید.

تمام این عوامل وضعی به وجود می‌آورد که مطالعهٔ دوران پس از جنگ را به‌صورت تاریخ بسیار دشوار می‌سازد. اما درعین‌حال که ما به بحث و گفت‌وگو دربارهٔ اعتقادات و افکار می‌پردازیم و بسیاری چیزها را فقط ازآن‌جهت که گفته می‌شود کهنه و قدیمی است نمی‌پذیریم، باید متوجه باشیم که نمی‌توانیم به این بهانه با افکار گوناگون بازی کنیم، بلکه باید با کمال جدیت بکوشیم تا بفهمیم که چه باید کرد و راه درست و مناسب در برابرمان کدام است؟

مخصوصاً در یک چنین دوران‌های تحول و تغییرات در تاریخ جهان است که باید فکر ما و جسم و جان ما به فعالیت بیشتر و جدی‌تر بپردازد. این دوران‌ها زمانی است که زندگی بی‌مزه و یکنواخت عادی جان تازه می‌گیرد و ماجراهای بزرگ پیش می‌آید و هر یک از ما می‌توانیم در ساختمان دنیای نو و نظام تازه سهمی به عهده بگیریم. در چنین دورانی همیشه جوانان نقش عمده‌ای را اجرا می‌کنند زیرا آن‌ها خیلی آسان‌تر از کسانی که پیر شده‌اند و ذهن و فکرشان با افکار کهنه و قدیمی خشک و جامد شده است می‌توانند خود را با افکار و مقتضیات تازه منطبق سازند.

شاید بهتر آن باشد که این دوران پس از جنگ را قسمت به قسمت با جزئیاتش مورد مطالعه قرار دهیم اما در این نامه می‌خواهم یک نظر کلی به آن بیفکنم و بعد به جزئیات بپردازم.

به یاد داری که پس از سقوط ناپلئون یک نظر کلی به قرن نوزدهم افکندیم. اکنون نیز شخص خواه‌ناخواه به یاد صلحی که کنگرهٔ وین در سال ۱۸۱۵ به وجود آورد می‌افتد و عواقب آن را به خاطر می‌آورد و آن را با صلح ورسای که سال ۱۹۱۹ برقرار گشت و عواقبی که به وجود می‌آورد مقایسه می‌کند.

قرارداد صلح وین چیز خوبی نبود. زیرا درواقع بذر جنگ‌های آیندهٔ اروپا را کاشت. متأسفانه سیاستمداران بعدی از آن تجربه عبرت نگرفتند و پیمان صلح ورسای را به‌صورتی خیلی بدتر تنظیم کردند. در نامهٔ قبل این موضوع را برایت گفتم، درواقع سایهٔ شوم و سیاه این «به‌اصطلاح صلح» سال‌های پس از جنگ را تیره ساخته است.

حال ببینیم حوادث نمایان این چهارده سال گذشته چه بوده است؟

به نظر من پیش از همه و مهم‌تر از هر چیز، پیدا شدن و تحکیم موقعیت اتحاد شوروی یا به عبارت کامل‌تر «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» می‌باشد.

سابقاً دربارهٔ مشکلات عظیم و دشواری‌های فراوانی که روسیهٔ شوروی در پیکار به‌خاطر موجودیتش با آن مواجه گردید مطالبی برایت گفتم. برایت نوشتم که شوروی‌ها با وجود مشکلات عظیم پیروز گشتند و این پیروزی یکی از معجزات و شگفتی‌های این قرن است.

پس از پیروزی آن‌ها، سیستم شوروی در سراسر قسمت‌های آسیایی که سابقاً جزء امپراتوری تزارها بود بسط یافت، در سیبری تا اقیانوس آرام منبسط گشت و در آسیای میانه هم تا پشت مرزهای هند رسید. در این سرزمین پهناور، جمهوری‌های

جداگانهٔ شوروی تشکیل شد که با یکدیگر به‌صورت اتحادیه‌ای متحد گشتند و مجموعاً «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را به وجود آوردند. این اتحادیه بزرگ شامل سرزمین‌های پهناوری در اروپا و آسیا می‌گردد که تقریباً معادل یک‌ششم سطح خاک‌های کرهٔ زمین می‌باشد.

سرزمین شوروی خیلی وسیع و بزرگ است اما تنها بزرگی و پهناوری اهمیتی ندارد. روسیه و خیلی بیش از آن نواحی سیبری و آسیای میانه بسیار عقب‌مانده بودند. درواقع دومین معجزهٔ شگفت‌انگیز که شوروی‌ها انجام دادند آن بود که قسمت‌های عمده‌ای از این نواحی را بر اثر طرح برنامه‌های جسورانه دگرگون ساختند، به‌طوری‌که دیگر وضع قبلی آن‌ها شناخته نمی‌شود.

درطول تمام تاریخ ثبت شدهٔ بشر، هرگز چنین نمونه‌ای از پیشرفت سریع مردم وجود ندارد. حتی عقب‌مانده‌ترین نواحی آسیای مرکزی با چنان سرعتی به پیش تاخته‌اند که ما درهند باید به آن رشک ببریم. مهم‌ترین پیشرفت آن‌ها درزمینهٔ آموزش و صنعت بوده است. به‌وسیلهٔ طرح برنامه‌های وسیع و دامنه‌دار پنج‌ساله، صنعتی شدن روسیه با سرعت فوق‌العاده تحقق یافته است و کارخانه‌ها و صنایع معظمی به وجود آمده است.

بدیهی است تمام این پیشرفت‌ها بار سنگینی برای مردم بوده است که ناچار بوده‌اند بدون داشتن وسایل آسایش و حتی بدون داشتن مایحتاج اولیهٔ زندگی به چنین کارهای بزرگ بپردازند زیرا قسمت عمدهٔ درآمد کار ایشان برای ساختمان نخستین کشور سوسیالیستی جهان صرف می‌شده است. این بار مخصوصاً بر دوش دهقانان قرار می‌گرفت.

تضاد میان این کشور شوروی مترقی که دائماً درحال پیشرفت است با اروپای غربی که دائماً دستخوش آشفتگی‌هاست بسیار نمایان می‌باشد. اروپای غربی با وجود تمام مشکلاتش هنوز خیلی از روسیه جلوتر است زیرا در دوران ممتد اولویت و رفاهش ذخایر فراوانی به دست آورده است که می‌تواند تا مدتی با استفاده از آن‌ها زندگی کند اما بار قروضی که به دوش هر کشور قرار گرفته و مسئلهٔ غرامت که آلمان بنابر پیمان ورسای باید بپردازد و رقابت‌ها و تصادمات دائمی دولت‌های بزرگ و کوچک اروپای بیچاره را به وضع وخیمی گرفتار ساخته است. کنفرانس‌های بی‌پایانی تشکیل می‌گردد تا راهی برای خروج از این گرفتاری‌ها و مشکلات پیدا کنند و هیچ راهی پیدا نشده است و اوضاع هر روز بدتر می‌شود.

روسیهٔ شوروی در مقایسه با اروپای غربی امروز همچون جوانی است که بار سنگینی را به دوش دارد اما از قدرت و زندگی سرشار می‌باشد و در مقابل او اروپای غربی همچون مرد سال‌خورده و فرسوده‌ای است که امید و نیروی زیادی برایش نمانده است و با غرور بسیار به پیش می‌رود تا عاقبت خواه‌ناخواه به پایان مرحلهٔ کنونی زندگی‌اش برسد.

چنین به نظر می‌رسد که ایالات متحدهٔ آمریکا پس از جنگ از این بیماری مسری مصون و برکنار مانده است. این کشور مدت ده سال فوق‌العاده مرفه زندگی کرد. در دوران جنگ انگلستان را از موقعیت ممتاز جهانی‌اش که کشور اعتباردهنده به جهان بود و بزرگ‌ترین صاحب سرمایهٔ جهانی شمرده می‌شد بیرون راند و خود صراف و وام‌دهندهٔ جهانی شد و همهٔ جهان به او مقروض شدند.

از نظر اقتصادی آمریکا بر تمامی جهان مسلط شده بود و می‌توانست با استفاده از باج و خراجی که از این‌ها می‌گرفت مرفه زندگی کند، همچنان‌که پیش از آن انگلستان چنین زندگی می‌کرد. اما دو مشکل بزرگ وجود داشت یکی اینکه کشورهای مقروض وضع بدی داشتند و نمی‌توانستند وام خودشان را به‌صورت پول نقد بپردازند. بدیهی است که اگر در وضع خوبی هم می‌بودند باز نمی‌توانستند این‌همه پول نقد داشته باشند که وام‌های خود را به آمریکا مسترد دارند. بنابراین تنها کاری که می‌توانستند بکنند این بود که کالاهایی بسازند و در مقابل طلب آمریکا به آن کشور بفرستند. اما آمریکا از این فکر خوشش نمی‌آمد که کالاهای خارجی به کشورش وارد شود و به این جهت با وضع عوارض بسیار سنگین و هنگفت، دیواری در برابر ورود کالاهای خارجی برافراشت و مانع ورود آن‌ها به کشور گشت، بنابراین کشورهای مقروض و بیچاره چگونه می‌توانستند قروض خود را مسترد دارند؟ آمریکا یک راه حل دیگری پیدا کرد به این معنی که مبالغ تازه و بیشتری پول به آن‌ها قرض می‌داد تا سود وام‌های قبلی را به خود او بپردازند!

درواقع این طرزی بسیار شگفت‌انگیز برای پرداخت وام‌ها بود. زیرا مفهوم امر این بود که وام‌دهنده هر روز مقادیر بیشتری بپردازد و دائماً میزان وام‌ها افزوده شود. به‌خوبی روشن بود که بیشتر کشورهای مقروض هرگز نخواهند توانست وام خودشان را بپردازند و از زیر بار آن بیرون آیند. در این موقع ناگهان آمریکا پرداخت وام‌ها و اعتبارات تازه را متوقف ساخت و یک‌باره تمام این دستگاه کاغذی اعتبارات و وام‌ها و غیره در هم فروریخت و همه‌چیز را با خود واژگون ساخت.

موضوع دیگر این بود که آمریکا، آمریکای ثروتمند و مرفه که از طلا سرشار بود ناگهان به کشور گروه‌های عظیم کارگران بیکار مبدل گشت، چرخ‌های صنایع از حرکت باز ماند و فقر و تهیدستی در همه‌جا بسط یافت.

وقتی که آمریکای مرفه به این شدت تحت تأثیر قرار گرفت و آسیب دید می‌توان تصور کرد که وضع اروپا چگونه بود؟ هر کشور می‌کوشید که با وضع عوارض بسیار سنگین از ورود کالاهای خارجی جلوگیری کند و با تبلیغات دامنه‌دار مردم را به خرید اجناس و کالاهای ساخت داخلهٔ کشور برانگیزد. هر کشور می‌خواست کالاهای خودش را بفروشد و هیچ چیز نخرد یا هر چه بشود کمتر خریداری کند تا پول بیشتری به دست آورد و ذخیره کند.

این وضع نمی‌تواند مدتی ادامه یابد بدون آنکه به داد و ستد بین‌المللی آسیب وارد سازد زیرا بازرگانی بین‌المللی به داد و ستد و مبادلهٔ دوطرفی کالاها بستگی دارد. این نوع سیاست، ناسیونالیسم اقتصادی نامیده می‌شود و کم‌کم در کشورهای مختلف بسط یافت. همچنین اشکال دیگر تجاوزکارانه ناسیونالیسم نیز منبسط گشت.

وقتی که بازرگانی و صنایع آسیب دید و سست شد، مشکلات هر کشوری افزایش یافت. قدرت‌های بزرگ امپریالیستی کوشیدند از راه استثمار بیشتر کشورها و سرزمین‌های خارجی و پایین آوردن دستمزد کارگران در داخل کشورشان بر مشکلات خویش فائق آیند. قدرت‌های امپریالیستی رقیب یکدیگر در تلاش روزافزونشان برای استثمار نواحی بیشتری در جهان با هم تصادم پیدا کردند.

در حالی‌که جامعهٔ ملل با کلمات زیبا و پرطنین دربارهٔ خلع سلاح سخن می‌گفت و هیچ اقدامی نمی‌کرد شبح مخوف جنگ دائماً نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. دوباره کشورهای بزرگ به دسته‌بندی در میان خودشان پرداختند و در برابر هم صف‌آرایی کردند زیرا تصادم اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید.

بدین‌قرار چنین به نظر می‌رسید که به پایان دوران بزرگی که در طی آن تمدن کاپیتالیستی و سرمایه‌داری در اروپای غربی و آمریکا رونق داشت و بر سایر نواحی جهان هم مسلط بود نزدیک شده‌ایم.

در مدت ده سال پس از جنگ تصور می‌شد که شاید کاپیتالیسم بتواند نقاط ضعف خود را جبران کند و باز هم برای مدتی دراز و قابل ملاحظه باقی و برقرار بماند. اما در طی سه سال بعدی این نظر خیلی مشکوک و متزلزل گردید. زیرا نه فقط رقابت